

در ادوار مختلف تاریخ، تفکر انتقادی به اشکال گوناگون ظهور و بروز کرده است، پیدایی تفکر انتقادی ارتباطی مستقیم با پیش اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه دارد، از اینرو در همه جوامع تفکر انتقادی به یک شکل رشد و تکامل نمی‌یابد. در جوامع باز که نظام آنان براساس عقل و منطق جمعی پایه‌ریزی شده است، زمینه‌های مناسبی برای رشد نقد و نقادی فراهم می‌شود و برعکس در جوامع بسته و نظام‌های استبدادی به دلیل آن که امکان دیالوگ بین سطوح مختلف طبقات سیاسی و فرهنگی فراهم نیست، تفکر انتقادی رشد مناسبی نمی‌یابد. نمونه بارز آن نظام حکومت‌های شرقی به خصوص نظام سنتی ایران است که طی قرون گذشته امکان مناسبی برای رشد تفکر انتقادی فراهم نکرد. نظام‌هایی که بر ایران حاکم بود، نظام‌هایی استبدادی و توتالیتر بودند، بنابراین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی معنای اصیل خود را در این جوامع از دست داده بودند و عقلانیت جمعی در مدیریت سیاسی و فرهنگی هیچ نقشی نداشت، از اینرو وقتی ما امروز به گذشته خود می‌نگریم، درمی‌یابیم که نقد ادبی نیز مانند دیگر نمونه‌های تفکر انتقادی رشد مناسبی نداشته است.

در کتاب نقد شعر در ایران که به تازگی منتشر شده، دکتر درگاهی به درایت به چندین نکته اساسی در خصوص نازایی و ناتوانی نقد سنتی ایران اشاره می‌کند اما این مساله اساسی را یادآور نمی‌شود که رشد و زایش نقد و نقادی در جوامعی شکل می‌گیرد که آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر آن جوامع حاکم است و از آنجا که ساخت نظام حکومتی ما ساختی استبدادی بود و همه چیز ما اعم از فرهنگ و هنر و ادبیات را تحت شعاع قرار می‌داد، نقد و نقادی در این سرزمین رشدی نیافت. در جامعه گذشته امکان رشد تفکر عقلانی فراهم نبود بنابراین فقر عقلانیت جمعی، نیز عاملی دیگر بر عدم رشد تفکر انتقادی در ایران بود. عقل و تفکر عقلانی در جوامع شرقی به خصوص ایران چندان رواجی نداشته است و بیشتر بینش عاطفی بر

ذهن‌ها حکومت می‌کرد و اگر در دوره‌ای از ادوار تاریخ ایران با چشمه‌هایی از تفکر انتقادی روبرو می‌شویم بیشتر برخاسته از عقل فردی است یعنی فردی با تکیه بر عقل استدلالی و منطقی خویش و بدون بهره‌گیری از دستگاه فکری، فلسفی خاصی وارد حوزه نقادی می‌شده است. حال آنکه این مساله در غرب کاملاً برعکس است. در آنجا از درون دستگاه‌های فکری، فلسفی، ناقدان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ظهور می‌کنند. اما متأسفانه در ایران به خصوص از قرن چهارم به بعد عملاً با پیش خردمندانه مقابله شده است و امکان پیدایی تفکر عقلانی به کلی از بین می‌رود. اگرچه از دستگاه‌های فکری، فلسفی، ناقدان بزرگی ظهور نکرده‌اند، اما در طول تاریخ خردمندان هوشیاری بوده‌اند که با تکیه بر هوش و دانش عقلی و استدلالی خود، درباره برخی از متون زبان فارسی بحث و گفتگو کرده‌اند. از اینرو امروزه برای ناقدان ضرورت دارد تا با تفکر انتقادی غرب و ایران و شیوه‌های انتقادی آنان آشنا شوند و در این راه استاد عبدالحسین زرین‌کوب با نوشتن کتاب ارجمند نقد ادبی گام‌های ارزشمندی برداشت و پس از او نیز کسانی کوشیدند تا به شکل‌های گوناگون تصویری از نقد ادبی در ایران و جهان به دست دهند و یکی از این آثار کتاب مبانی و روش‌های نقد ادبی تألیف دکتر نصرالله امامی است.

این کتاب کوششی است در تبیین تاریخ و شیوه‌های نقد ادبی از گذشته تا امروز. از اینرو خواننده جوان و غیرفعال می‌تواند پاسخ‌های بسیاری از سوالاتی را که در زمینه نقد و نقادی وجود دارد، از درون کتاب بیاید. نوع نگاه و بینش مؤلف در تمامی فصول، نگاهی سنتی است، بنابراین وقتی خواننده کل کتاب را می‌خواند اگرچه با تاریخ و شیوه‌های نقد به اجمال آشنا می‌شود اما چون مؤلف از پشتوانه‌های فکری، فلسفی امروز بی‌بهره است، کلام او چندان بر جان و دل خواننده کنجکاو و هوشیار نمی‌نشیند. مؤلف در تعریف نقد می‌نویسد:

«فعالیتی است مبتنی بر مطالعه‌ای هوشمندانه در آثار ادبی و توصیف و تحلیل و بیان فضایل و کاستی‌ها.»

این نوع از نگاه به نقد و نقادی، نگاهی سنتی است. شمس قیس رازی نیز بر این اعتقاد بود که منتقد باید

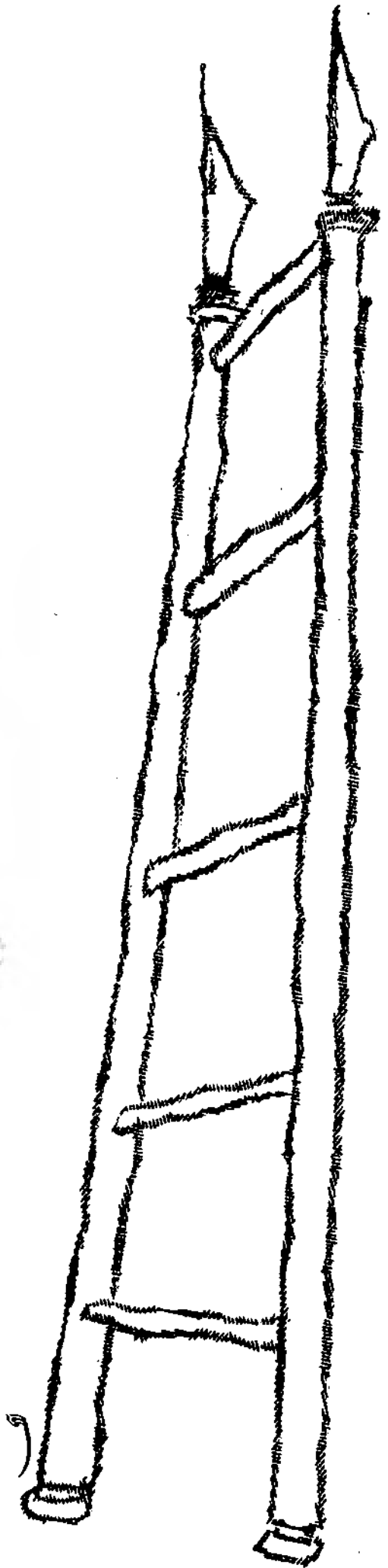
غث و سمین را از هم بازشناسد یعنی در واقع از این دیدگاه ناقد دانای کلی است که در برابر متن قرار می‌گیرد و چون همه چیزدان است درباره کاستی‌ها و فضایل متن سخن می‌گوید. اما در دنیای امروز و در نقد جدید این تعبیر چندان مورد توجه نظریه پردازان ادبی نیست. رولان بارت در مجموعه مقاله‌های نقادی خود می‌گوید: «نقد سخنی است بر سخن دیگر. زبان ثانوی یا به قول منطق دانان، فرازبانی است که روی زبان اولیه پیاده می‌شود. کارکرد نقد باید دوگونه مناسبت را در نظر داشته باشد: مناسبت زبان نقد با زبان نویسنده مورد نظر و مناسبت این زبان - موضوع با دنیا». مؤلف می‌توانست با تحلیل دیدگاه‌های مختلف، تصویری درست از نقد و نقادی به دست دهد، اما نگاه سنتی او سبب شده تا تعریفی سنتی از نقد به دست داده شود و از لحاظ منطقی حد آن بطور دقیق مشخص نشود بنابراین این مثلثی که برای نقد ادبی ترسیم می‌گردد، طبیعی است که چندان اصولی، دقیق و علمی نباشد.

در ایران اگرچه نقد ادبی به دلایل متعدد تا عصر صفویه رشد چشمگیری نداشت اما در نوشته‌های منثور و منظوم ادیبان و ارباب بلاغت نوعی نگاه انتقادی دیده می‌شود. نقد ادبی در زبان فارسی از سوی سه گروه مورد توجه قرار گرفت: ۱- شاعران ۲- صاحبان تذکره‌های فارسی و ۳- ارباب بلاغت ادبی. در هر یک از آثاری که از آنان به جا مانده ما با نمودها و شیوه‌های مختلف نقد روبرو می‌شویم از اینرو شاید بایسته بود تا دکتر امامی در فصل دوم کتاب که به «نقد ادبی در ایران» اختصاص دارد به شکلی علمی و دقیق این تقسیم‌بندی را انجام می‌داد و از کسانی که در ایران دارای نگاهی انتقادی بودند، یاد می‌کرد. مؤلف در این فصل کوشیده است تا تصویری از نقد ادبی در ایران بدست دهد، اما ظاهراً به دلیل اینکه خود به منابع دست اول متون زبان فارسی و عربی مراجعه نکرده، تحلیلی که از آن منابع بدست داده، هیچ‌تازگی در آن نیست و شاید بتوان گفت که کل این فصل تلخیص نقد ادبی دکتر زرین‌کوب است. حال آن که با گذشت چندین سال از نوشتن نقد ادبی استاد زرین‌کوب، امروزه ضرورت دارد تا صاحب‌نظران از دریچه‌های نو به متون زبان فارسی از لحاظ اهمیت ارزش انتقادی بنگرند. حتی منابعی که مؤلف محترم از آنها در این فصل استفاده کرده، عمدتاً منابعی است که

محمدرضا محمدی آملی

نگاهی

انتقادی به مبانی نقد ادبی



در کتاب نقد ادبی زرین کوب آمده است. مؤلف نگاهی انتقادی به تحول نقد و نقادی در ایران ندارد از اینرو سخنی را که درباره نقد ادبی در عصر صفویه می‌آورد، به هیچ وجه علمی و دقیق نیست او می‌گوید: «دوره صفویه در تاریخ نقد ادبی ایران، عصر تابناکی نیست.»

مؤلف براساس استناد به کدام مراجع و منابع چنین حکمی داده‌اند. تذکرة‌های عصر صفویه از لحاظ نگاه و بینش انتقادی از ارزش زیادی برخوردار است. تذکرة‌های خان آرزو، آزاد بلگرامی و... از اهمیت والایی برخوردار است به گونه‌ای که برخی از دیدگاه‌های صاحبان این تذکرة‌ها را می‌توان با مهمترین دیدگاه‌های انتقادی ناقدان امروز جهان برابر دانست.^۲ اگرچه صاحبان تذکرة‌های مجمع‌الفصحاح، تحفه سامی و تذکرة نصرآبادی چندان نگاه انتقادی دقیقی نداشته‌اند اما بیشتر آنچه در هند به زبان فارسی نوشته شد، گواهی بر این مطلب است که نقد ادبی در عصر صفویه برخلاف نظر مؤلف کتاب، شکوفا شد و یکی از ادوار درخشان نقد ادبی ایران، عصر صفویه است.

کوشش مؤلف در فصل دوم بر آن بود تا جایگاه نقد ادبی را در ادوار مختلف تاریخ ایران نشان دهد، اما این کوشش ابرم می‌ماند. مؤلف به جای آنکه به دو دوره بسیار مهم تاریخ ایران در زمینه رشد و شکوفایی نقد ادبی اشاره کند. از آنها به سادگی می‌گذرد. از عصر صفویه به عنوان دوره‌ای که نقد ادبی در آن جایگاهی نداشته، یاد می‌کند و از عصر قاجار هیچ سخنی نمی‌گوید. چرا؟ تنها دلیل مؤلف این است که «ابعاد جریان‌های ادبی بعد از عصر مشروطیت تا دوره معاصر تفصیلی دارد که آن مستلزم بحث مستقلی می‌کند» اگر به راستی هدف آن است تا به خوانندگان تصویری درست از نقد ادبی در ایران به دست دهیم آیا نباید این دوران مهم را بصورت دقیق بررسی می‌کنیم.

در عصر مشروطیت و در دوره پهلوی اول نقد ادبی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. شاید بتوان کل ادوار تاریخ ایران تا عصر صفویه را از لحاظ نفوذ و گسترش بینش انتقادی در یک سمت ترازو گذاشت و عصر صفویه و یا قاجار و پهلوی اول را در کفه دیگر آن. در عصر مشروطیت به دلیل تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نوع نگاه ادبا و فضلالی ما به شعر و هنر تغییر کرد و مبانی جدیدی برای نقد ادبی به وجود آمد.

دیدگاه‌های میرزا ملکم خان، طالبوف، آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در زمینه نقد بسیار ارزشمند هستند. بنابراین ضرورت داشت تا مؤلف وقتی از نقد ادبی در ایران بدون در نظر گرفتن مقطع تاریخی سخن می‌گوید از اندیشه‌های انتقادی آخوندزاده با استناد به کرینکا سخن به میان می‌آورد.^۳

فصل سوم کتاب مبانی و روش‌های نقد ادبی به بررسی جایگاه نقد ادبی در ادبیات عرب اختصاص دارد. در این فصل نیز مؤلف حدیث تازه‌ای نمی‌گوید و همچنان با استنادهای مکرر به نقد ادبی زرین کوب، کلام را به پیش می‌برد و بر خواننده معلوم نیست که چرا مؤلف به هنگام استناد کلام را داخل گیومه نمی‌گذارد مثلاً وقتی از عکاظ به عنوان یکی از اماکن نقد و داوری شعر سخن می‌گوید، کل بند برگرفته از کتاب نقد ادبی زرین کوب است و این اتفاق در صفحات مختلف تکرار می‌شود.^۴

در بررسی جایگاه نقد ادبی در ادبیات عرب مؤلف به آثار قدامه بن جعفر اشاره می‌کند و به اشتباه کتاب «نقد النثر» را از آن وی می‌داند. حال آن که با تحقیقات جدید مشخص شد که این اثر از آن قدامه بن جعفر نیست. این شبهه را اولین بار دکتر طه حسین ایجاد کرد و نوشت: «هی تنسب الی قدامه بن جعفر». به قول دکتر علوی مقدم «شک دکتر طه حسین درباره این کتاب با انتشار مقاله‌ای از دکتر علی حسن عبدالقادر در سال ۱۹۴۸ میلادی به یقین مبدل شد». کتاب نقد النثر در واقع بخشی از کتاب «البرهان فی وجوه البیان» تالیف اسحاق بن ابراهیم بن سلیمان معروف به ابن وهب است.^۵

مؤلف در بحث از نقد ادبی در ادبیات معاصر عرب نیز به شتاب گذشته است. حال آنکه در دوره جدید در زبان عرب نقد ادبی تحول اساسی یافت و ما با بنیان‌ها و نظریه‌های جدید از سوی صاحب‌نظران عرب‌زبان روبرو می‌شویم و شایسته بود تا مؤلف به شکل دقیقی به فراز و فرودهای تحول دیدگاه‌های انتقادی ادیبان معاصر عرب اشاره می‌کرد. حال آنکه این بخش نه تنها تحلیلی ندارد بلکه گزارشی کامل نیز از سیر تحول نقد ادبی در ادبیات عرب نیست.

این نارسایی در فصل چهارم هم که به نقد ادبی در یونان باستان و غرب اختصاص دارد خود را نشان

مبانی و روش‌های نقد ادبی

دکتر نصرالله امامی

چاپ اول: ۱۳۷۷

نشر جامی

می‌دهد. در این فصل مؤلف پس از بحث‌های غیربديع و تازه دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری نقد ادبی در آن دیار به نقد جدید می‌پردازد. اما آنچه درباره نقد جدید می‌گوید، سخن جدیدی نیست. گزارشی که مؤلف از نقد جدید غرب به دست می‌دهد، نه تنها کوتاه‌ست بلکه مربوط به نظریه‌های دهه ۴۰، ۵۰ و ۱۹۶۰ است در صورتی که ما در پایان این قرن به سر می‌بریم و بایسته است وقتی از نقد جدید سخن می‌گوییم حداقل به منابعی استناد کنیم که در دهه اخیر نوشته شده است. استناد به منابعی چون

A Short history of literary Criticis

که در دهه ۶۰ نوشته شده، نشان از آن دارد که مؤلف با کتب جدید آشنا نیست. در دو دهه اخیر تحولات چشمگیری در عرصه نقد به وقوع پیوسته به گونه‌ای که بسیاری از نظام‌ها و مکتب‌های ادبی دنیا را تحت تأثیر خود قرار داد. بنابراین بایسته بود مؤلف در تحلیل نقد جدید ولو به اجمال اشارتی به جریان‌های ادبی - فلسفی چند دهه اخیر می‌کردند. مقصود مؤلف از نقد جدید، نقدی است که در میانه قرن میلادی حاضر به وقوع پیوست و دکتر زرین‌کوب در نقد ادبی خویش به آن‌ها به طور مبسوط اشارت کرده است.

مؤلف در فصل پنجم به «نقد متون یا نقد متن‌شناختی» می‌پردازد. این فصل نیز به تأثیر از یافته‌ها و یادداشت‌های نجیب مایل هروی و عبدالحسین زرین‌کوب نوشته شده است. کتاب نقد و تصحیح متون که از مهمترین مراجع مهم در زمینه تصحیح متون است، در این فصل بارها مورد استناد مؤلف قرار گرفته است از اینرو سخنی اضافه بر آنچه دکتر زرین‌کوب و نجیب مایل هروی بیان کرده‌اند، در کلام مؤلف دیده نمی‌شود.

فصول دیگر کتاب مبانی و روش‌های نقد ادبی به

بررسی نقد اخلاقی، روان‌شناختی، تاریخی - زندگی‌نامه‌ای، صورت‌نگاری و اسطوره‌ای اختصاص دارد. از فصل ششم به بعد مؤلف کوشیده است تا ضمن ارائه نظریات گوناگون از شیوه‌های مختلف نقد امروز سخن بگوید و در پایان متنی را از آن دیدگاه مورد بررسی قرار می‌دهد. این فصول سخن تازه‌ای ندارد و در واقع مؤلف به گردآوری آرای صاحب‌نظران پرداخته است.

از لحاظ روش‌مندی کتاب مبانی و روش‌های نقد ادبی علمی و دقیق نیست مؤلف می‌بایست کتاب را به دو بخش اصلی تقسیم می‌کرد. در بخش اول دربارهٔ تاریخچه نقد در ایران و جهان به اجمال سخن می‌گفت و در بخش دوم به شیوه‌های نقد ادبی اشارت می‌کرد اما دکتر امامی همهٔ آنها را در نه فصل به هم پیوسته فراهم آورده است بی آن که میان آنان از لحاظ موضوعی فرقی قائل شود حال آن که میان فصل دهم که نقد اسطوره‌ای نام دارد با فصل سوم که به نقد ادبی در ادبیات عرب اختصاص دارد، تفاوت موضوعی وجود دارد. در اولی دربارهٔ شیوهٔ نقد سخن به میان آمده است و در دومی دربارهٔ تاریخچه نقد ادبی در ادبیات عرب. مؤلف اگر این تقسیم‌بندی را انجام می‌داد می‌توانست به شکل دقیق‌تری از تاریخ و روش‌های نقد ادبی سخن گوید.

این کتاب اگر چه در بحث تاریخ و شیوه‌های نقد ادبی کامل نیست اما فوایدی برای مخاطبان جوان دارد. زیرا خوانندهٔ جوان کتاب با قرائت آن به درکی نسبی از وضعیت نقد در گذشته و حال دست می‌یابد. اما برای خوانندهٔ اهل کتاب، متضمن فایده‌ای نیست زیرا مؤلف طرحی ناقص از وضعیت نقد هم از نظر تاریخی و هم از نظر شیوه و روش به دست می‌دهد. وقتی قرار شد در کتاب از شیوه‌های نقد یاد کنیم چرا از شیوه‌های جدید نقد که امروزه نه تنها در غرب که در ایران رواج دارد، یاد نمی‌شود. مؤلف می‌بایست در بررسی شیوه‌های

نقد ادبی به شیوه‌های مرسوم و آشنایی چون ساختارگرایی، ساخت‌شکنی، هرمنوتیک و... اشارتی ولو به اجمال می‌کرد تا تصویری که با خواندن کتاب به دست می‌آید نسبتاً جامعیت خود را حفظ کرده باشد.

متأسفانه کمتر کتابی در ایران بدون غلط چاپی، منتشر می‌شود و طبعاً کتاب مبانی و روش‌های نقد ادبی نیز از این قاعده مستثنا نیست، که امیدواریم در چاپ‌های آینده تصحیح گردد.

کتاب مبانی و روش‌های نقد ادبی اگر چه در نوع خود کتابی تازه و بدیع نیست و به مباحثی جدید در حوزه نقد ادبی نمی‌پردازد اما چاپ و انتشار این کتاب‌ها بی‌تردید زمینه را برای ایجاد گفتگو و دیالوگ فراهم می‌کند و اگر این کتاب توانسته باشد آذهان برخی از خوانندگان را به چالش وادارد، و زمینه‌های تفکر انتقادی را فراهم کند، شاید حق خود را ادا کرده باشد. □

پی‌نوشت:

۱- نقد شعر در ایران، دکتر محمود درگاهی، انتشارات امیرکبیر، چ اول ۱۳۷۷.

۲- در این زمینه می‌توانید به پایان‌نامه دکتر محمود فتوحی با نام «دیدگاه‌های نقد ادبی در عصر صفویه» با راهنمایی استاد عبدالحسین زرین‌کوب و مشاورت استادان دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و دکتر جلیل تجلیل مراجعه کنید.

۳- در این زمینه محمد دهقانی پایان‌نامهٔ دکتر خود را با نام نقد ادبی از قاجاریه تا ۱۳۲۰ با راهنمایی دکتر زرین‌کوب و مشاورت دکتر شفیعی کدکنی نوشته است.

۴- به عنوان نمونه می‌توانید صفحه ۵۲ کتاب «مبانی و روش‌های نقد ادبی» را با صفحه ۱۳۶ کتاب نقد ادبی زرین‌کوب مقایسه کنید.

۵- خوانندگان محترم می‌توانند برای اطلاع بیشتر به مقاله متع دکتر محمد علوی مقدم با نام «بخشی در کتاب نقد للنشر» مندرج در کتاب «در قلمرو بلاغت» مراجعه کنند. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

